Linguistic Investigation of Morphological, Syntactic, and Lexical Similarities and Differences of Prophets' Talks in Surah Aarāf

HosseinMohtadi
Assistant Professor, Department of Arabic Languages and Literature, Faculty of Letters and Humanities, Persian Gulf University, Boushehr, Iran
mohtadi@pgu.ac.ir

Abstract

There are several Suras in the Holy Quran in which dialogic verses are discussed. However, by carrying out a research in this divine text, we come to the realization that most of the verses concerned with dialogue are cited within the texts of Surah Al-A'raf. Interlocutors in this Surah are very diverse: sometimes there is a dialogue between the prophets and their nation, sometimes between God Almighty and the prophets, or sometimes between God Almighty and Adam or Satan.The current paper is divided into two parts: 1- The dialogue between God Almighty and Adam (PBUH) and the angels, and the dialogue between the people of Paradise and the Hell, 2- The dialogue between the prophets and their people and God. The author of the present article aims to answer this question: which are the widely used morphological, syntactic and lexical issues cited in the verses of Surah Al-A'raf? In addition, the secret behind the similarities and differences of the lexicons in Koranic dialogues is investigated.Finally, we found that morphological and syntactic evidence used in these verses is the most important morphological and syntactic evidence each of which can be discussed as documentary evidence of the Qur'an in the morphological and syntactic books, and also we realized that the lexical similarities and differences in Qur'anic dialogues revolve around the content and theme of the verse. Inductive-descriptive-analytic procedure on the basis of the ordering of the verses in Surah Al-Aeraf has been used.

Keywords: Surah Aaraaf; Talk; Semantics; Linguistics; Morphology; Syntax.

*Corresponding Author

دوفصلنامه علمی- پژوهشی پژوهش‌های زبانشناختی قرآن
سال ششم، شماره اول، شماره پیاپی (۱۱) بهار و تابستان ۱۳۹۶
تاریخ دریافت: ۹۵/۰۸/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۱/۲۵
صص: ۲۰۶-۱۸۹

بررسی زبان‌شناختی تشابه‌ها و تفاوت‌های صرفی و نحوی و لغوی گفت‌وگوهای پیامبران در سورهٔ اعراف

حسین مهتدی
استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران
mohtadi@pgu.ac.ir

چکیده

با پژوهشی در قرآن کریم درمی‌یابیم که بیشترین آیاتِ مربوط به گفت‌وگو در سورهٔ اعراف به‌کار رفته است. گاه گفت‌وگو میان پیامبران و قومشان، گاه میان خدای متعال و پیامبران و یا میان خدای متعال و بنی‌آدم و یا شیطان جاری است. در این مقاله تلاش شده است تا به بررسی زبان‌شناختی تفاوت‌ها و تشابه‌های صرفی و نحوی و لغوی آیات گفت‌وگو در سورهٔ اعراف بپردازد؛ اما برای نتیجهٔ بهتر، تنها آیات گفت‌وگوی پیامبران انتخاب شده است. نکتهٔ مهم این است که راز تفاوت و تشابه ساختار و اسلوب گفت‌وگوهای قرآنی چیست. مهم‌ترین تفاوت‌های به‌کاررفته در گفت‌وگوهای سورهٔ اعراف در تفصیل جزئیات، تنوع افعال، تفاوت در استعمال حروف جر و عطف، تقدیم و تأخیر هستند. گاهی قسمتی از گفت‌وگو متناسب با سیاق جمله و هدف و غرض از آوردن آن گفت‌وگو مطرح می‌شود و قسمتی دیگر و در جایی دیگر به علت تناسب‌داشتن با غرضِ صاحب کلام از آوردن آن گفت‌وگو، آورده می‌شود. با توجه به مهم‌بودن معنی و مفهوم، اگر عبارت‌ها در معنی و مفهوم یکسان باشند، اختلاف الفاظ خللی به متن وارد نمی‌کند. در گفت‌وگوهای قرآنی آیه‌هایی هستند که ساختار زبان‌شناختی آنها به سبب آرایش واژگانی از یکدیگر متمایز می‌شوند. این تغییر در آرایش واژگانی به محیط واژگانی هر آیه مربوط می‌شود. در این مقاله با استفاده از شیوهٔ استقرائی و توصیفی‌تحلیلی، این مهم بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی

سورهٔ اعراف، گفت‌وگو، معناشناسی، زبان‌شناختی، صرف، نحو.

مقدمه

در تعریف معنای گفت‌وگو چنین آمده است: «گفت‌وگوی میان دو نفر یا دو گروه، درمورد موضوعی مشخص که هرکدام از دو طرف، دیدگاهی مختلف دارند و هدف آنها رسیدن به حقیقت یا نزدیک‌کردن دیدگاه‌ها است. این کار در فضایی دور از دشمنی و تعصب و با تکیه بر علم و عقل انجام می‌شود؛ به‌طوری‌که هر کدام از دو طرف، آمادگی پذیرش حقیقت را دارند؛ هرچند بر طرف مقابل پیروز شده باشند» (عجک، ١٤١٨ق، ص ٣). با تأمل در قرآن کریم گفت‌وگوهای فراوانی یافت می‌شود که دو طرف گفت‌وگو در آنها مختلف است؛ از بالاترین سطح دو طرف، یعنی گفت‌وگوی میان خدا و پیامبران، خدا و فرشتگان، پیامبران و قومشان تا پایین‌ترین سطح، یعنی گفت‌وگوی مشرکان با مشرکان. در این میان، سورهٔ اعراف بیشترین آیات گفت‌وگو را دارد. این گفت‌وگوها کلام خداوند است؛ بنابراین ویژگی‌های ادبی فراونی دارد. قرآن کریم با زیبایی‌های صرفی و نحوی و واژه‌هایی با معانی متنوع، از منابع مهم صرف، نحو و معناشناسی به شمار می‌آید. در گفت‌وگوهای قرآنی با آیه‌هایی برخورد می‌کنیم که ساختار زبان‌شناختی آنها به سبب آرایش واژگانی متفاوت، از یکدیگر متمایز می‌شوند؛ به عبارت دیگر، برخی از آیات از لحاظ شکل ساختاری برابرند؛ اما از لحاظ سبک‌شناختی به سبب استفاده از واژه‌های مختلف از یکدیگر متمایز می‌شوند. این تغییر در آرایش واژگانی به محیط واژگانی پیرامون هر آیه مربوط می‌شوند. در این مقاله تلاش شده است علل تشابه‌ها و تفاوت‌های آیات گفت‌وگو در مسائل صرفی، نحوی، لغوی و اسلوبی در سورهٔ اعراف بررسی شود؛ همچنین زیبایی‌های لغوی و راز انتخاب کلمات در آیات گفت‌وگو به دست آیند.

سؤالات پژوهش: در این مقاله به سؤالات زیر پاسخ داده می‌شود:

۱- سیاق آیات به چه میزان در تفاوت‌ها و تشابه‌های به‌کاررفته در گفت‌وگوها نقش دارد.

۲- علل تفاوت‌ها و تشابه‌های لغوی در گفت‌وگوهای این سوره با دیگر سوره‌ها چیست.

۳- تفاوت گفت‌وگوهای سورهٔ اعراف بیشتر در چه مواردی است.

پیشینهٔ پژوهش

با پژوهشی که در منابع علمی متعدد شده است مقاله یا کتابی یافت نشد که به‌طور مشخص، تفاوت‌ها و تشابه‌های آیات گفت‌وگو در سورهٔ اعراف را بررسی کرده باشد؛ اما کتاب‌ها و مقالاتی درمورد گفت‌وگوهای قرآنی نوشته شده است: ۱- *أسالیب الحوار فی القرآن الکریم وأهدافها* (جامعهٔ أم درمان، ۲۰۰۳م) پایان‌نامه کارشناسی ارشد از فیصل‌الطاهر، مقصود از «أسالیب» در عنوان این پایان‌نامه اسالیب لغوی، صرفی، نحوی و بلاغی نیست؛ بلکه مقصود راه‌های اقناع و دوری از تعصب هستند؛ ۲- *بلاغة الحوار فی قصة یوسف* اثر أمینهٔ سلیمان (جامعهٔ الأزهر، ۲۰۰۱م)، نویسنده در این اثر به بررسی گفت‌وگوهای حضرت یوسف با دیگران می‌پردازد تا با آن، حقانیت او را اثبات و باطل‌بودن دیگران را روشن کند؛ بدون اینکه به جنبه‌های صرفی، نحوی، لغوی و بلاغی آن اشاره کند؛ ۳- *الحوار فی القرآن الکریم* از علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله (دارالملاک،

بیروت، ۱۹۹۶م)، نویسندهٔ این کتاب هیچ اشاره‌ای به جلوه‌های ادبی آیات گفت‌وگو نداشته است؛ بلکه بیشتر جنبه‌های تفسیری و دینی گفت‌وگو از منظر قرآن را آورده است؛٤ – مقاله‌ای از حسین مهتدی با عنوان «جلوه‌های بلاغی آیات گفت‌وگو در سورهٔ اعراف» (*مجلهٔ پژوهش‌های ادبی قرآنی*، ۱۳۹٤، شماره اول). نویسنده در این مقاله فقط به جنبه‌های بلاغی آیات گفت‌وگو اشاره کرده است و هیچ بحثی دربارهٔ جنبه‌های صرفی و نحوی و لغوی نداشته است؛ ٥– مقاله‌ای از اسحاق رحمانی با عنوان: «دراسة عن أسلوب الحوار فی القرآن الکریم» (*مجله النور للدراسات الحضاریة والفکریة*، ۲۰۱۱م، شماره ٤). او نیز در این مقاله به مباحث صرفی، نحوی و لغوی آیات گفت‌وگو اشاره نکرده است؛ بلکه به جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی و ضرورت وجود گفت‌وگو در جامعه از دیدگاه قرآن پرداخته است. پس از این مقدمه، آیات گفت‌وگو در این سوره بررسی می‌شود:

گفت‌وگوی میان پیامبران و قومشان و خدای متعال

همهٔ پیامبران مردم را با عبارت (یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّـهَ مَا لَکُمْ مِنْ إِلَهٍ غَیْرُهُ) به یک حقیقت واحد، یعنی خداپرستی دعوت می‌کنند؛ ولی از جهاتی نیز تفاوت‌هایی دارند. ابتدا به‌طورکلی به علل تشابه و تفاوت گفت‌وگوهای پیامبران اشاره می‌شود و سپس به‌صورت جداگانه گفت‌وگوهای هر پیامبر بررسی می‌شود. این گفت‌وگوها در قرآن به ترتیب چنین آغاز شده است:

نوح(ع): لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّـهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (اعراف: ۵۹)

هود(ع): وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّـهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (اعراف: ٦٥)

صالح(ع): وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّـهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللّـهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللّـهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (اعراف: ۷۳).

لوط(ع): وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ) (اعراف: ۸۰)

شعیب(ع): وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّـهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (اعراف: ۸۵)

موسی(ع): ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسى بِآياتِنا إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلائِهِ فَظَلَمُوا بِها فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (اعراف: ۱۰۳)

با نگاهی به آیات فوق درمی‌یابیم که در برخی موارد، سیاق آیات، یکسان و در برخی دیگر، متفاوت است. سیاق آیات در داستان حضرت هود و صالح (علیهما السلام) همچون داستان نوح(ع) است؛ زیرا حضرت هود و صالح بر شریعت نوح بودند. در داستان لوط(ع) خداوند سیاق را تغییر می‌دهد و می‌فرماید: وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ) (اعراف: ۸۰)؛ زیرا لوط(ع) در مرحلهٔ دوم دین، یعنی مرحلهٔ شریعت حضرت ابراهیم بود و از آن پیروی می‌کرد؛ سپس خداوند به سیاق قبلی در آغاز قصهٔ شعیب(ع) برمی‌گردد وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّـهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ ... (اعراف: ۸۵) «و این

آیه عطف است بر داستان نوح(ع)؛ چون شعیب(ع) نیز مانند نوح و سایر انبیای قبل از خود، دعوت خویش را براساس توحید قرار داده بود» (طباطبایی، ۱۳۷٤، ۲۳۵/۸).

در ابتدای داستان موسی(ع) لحن آیات و الفاظ آن تغییر یافته است: ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسی بِآیاتِنا إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلائِهِ فَظَلَمُوا بِها فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ (اعراف: ۱۰۳) تا اهمیت داستان آن جناب را برساند؛ چون آن حضرت سومین پیامبر اولی‌العزم و صاحب کتاب و شریعت است و دین توحید با مبعوث‌شدن او پا به مرحلهٔ تازه‌تری گذاشت و بعد از دو مرحله‌ای که در بعثت نوح و ابراهیم (ع) داشت، احکامش مفصل‌تر شد. در الفاظ آیات مربوط به انبیای قبل از او نیز اشاره به این مراحل هست؛ مثلا آیات مربوط به قوم نوح و عاد و ثمود که پیغمبرانشان، یعنی هود و صالح (ع) بر شریعت نوح (ع) بودند، به یک سیاق است؛ بنابراین شریعت‌های خدایی همه یکی هستند و تناقض و تنافی در بین آنها نیست؛ مگر اینکه از نظر اجمال و تفصیل و کمی و زیادیِ فروع مختلف هستند؛ چون سیر بشر از نقص به سوی کمال تدریجی و استعداد قبول معارف الهی در هر عصری با عصر دیگر مختلف است. زمانی که این سیر به پایان رسید و بشر از نظر معرفت و علم به عالی‌ترین جایگاه خود رسید، آن وقت رسالت نیز ختم می‌شود و کتاب خاتم انبیاء و شریعتش در میان بشر برای همیشه می‌ماند (طباطبایی، ۱۳۷٤، ۲٦۷/۸). بنابراین اصل در نظم و ترتیب آیات بر این است که جریان واحدی بدون تغییر داشته باشند و خروج از سیاق هم در صورتی مجاز است که دلالت پنهانی در کار باشد و از ظاهر الفاظ استفاده نمی‌شود و می‌تواند با بررسی تغییر سیاق در آیات به دلالت‌های پنهان آن راه بیابد (قائمی‌نیا، ۱۳۹۳، صص ۳۳٤-۳۳۳).

۱. گفت‌وگوی میان نوح(ع) و قومش

این گفت‌وگو نخستین گفت‌وگوی پیامبران با امت خود است. نوح(ع) در این گفت‌وگوها با زبان محبت و دوستی و استدلال با مردم سخن می‌گوید و هرگز از این چارچوب خارج نمی‌شود؛ اما کافران از روی سخریه و اتهام به او پاسخ می‌دهند. حال گفت‌وگوهای نوح(ع) با قومش بررسی می‌شود؛ آنجا که می‌گوید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَی قَوْمِهِ فَقَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّـهَ مَا لَکُمْ مِنْ إِلَهٍ غَیْرُهُ إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ * قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ * قَالَ یَا قَوْمِ لَیْسَ بِی ضَلَالَةٌ وَلَکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ * أُبَلِّغُکُمْ رِسَالَاتِ رَبِّی وَأَنْصَحُ لَکُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّـهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (اعراف: ۵۹-٦۲). در سورهٔ اعراف، ابتدای آیه بدون حرف (واو) آغاز شده است و می‌گوید: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَی قَوْمِهِ)؛ ولی در سوره‌های دیگر در ابتدای آیه از حرف (واو) استفاده شده است و می‌گوید: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَی قَوْمِهِ (هود: ۲۵؛ مؤمنون: ۲۳). با بررسی آیات این سوره‌ها درمی‌یابیم که در سورهٔ اعراف در آیات قبل آیهٔ ۵۹ سخن از خداوند متعال و آفریده‌های اوست؛ مانند إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ...* وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ... (اعراف: ۵٤ و ۵۷) و قبل از آن هیچ سخنی از پیامبران نشده است تا بخواهد به داستان آنان عطف شود؛ به همین خاطر سخن بدون (واو) آغاز شده و منقطع از ما قبل خود است؛ درحالی‌که در سوره‌های دیگر چنین نیست.

در سورهٔ هود قبل از آیهٔ مورد بحث، سخن از داستان موسی(ع) شده وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحْمَةً... (هود: ۱۷) و داستان سرپیچی مردم از حضرت محمد(ص) و بیان افتراء به ایشان مطرح شده است فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحی إِلَیْکَ ... * أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ... (هود: ۱۲–۱۳)؛ بنابراین نیکو است تا آیهٔ وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحًا إِلَی قَوْمِهِ... با حرف عطف (واو) بر داستان‌های قبل معطوف شود تا مایهٔ آرامش پیامبر و ترس قومش شود. در سورهٔ مؤمنون نیز به‌صورت ضمنی از داستان نوح(ع) سخن گفته شده است وَ عَلَیْها وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ (مؤمنون: ۲۲)؛ زیرا نوح(ع) اولین کسی بود که کشتی ساخت؛ همچنین قبل از آیهٔ مورد بحث «در سورهٔ مؤمنون، عبارت (ولقد) چند بار تکرار شده است وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِینٍ (مؤمنون: ۱۲) و وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَکُمْ سَبْعَ طَرائِقَ (مؤمنون: ۱۷)؛ بنابراین از نظر لفظی و ظاهری نیز در آیهٔ ۲۳ مؤمنون، نیکو است که با (واو) عطف شروع شود» (ابن جماعه، ۱۹۹۰م، صص ۱۷۷–۱۷۸؛ ابن زبیر غرناطی، بی‌تا، صص ۱۹۰).

قوم نوح(ع) در پاسخ به او گفتند: (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ) (اعراف: ٦٠). کلمه (الملأ) در گفت‌وگوهای انبیاء دیگر نیز تکرار شده است و این نشان‌دهندهٔ آن است که طبقهٔ اشراف، غالباً مخالف پیامبران بوده‌اند. نوح(ع) نیز به آنها پاسخ داد: (قَالَ یَا قَوْمِ لَیْسَ بِی ضَلَالَةٌ وَلَکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ) (اعراف: ٦١). (الضلال). در این دو آیه، یعنی (ذهاب عن طریق الصواب والحق= گمراهی) (زمخشری، ۱٤۰۷ق، ۱۱۳/۲)، در عبارت (لَیْسَ بِی ضَلَالَةٌ) کلمهٔ «ضلالةٌ» با نکره‌بودن و قرارگرفتن در سیاق نفی، بیان می‌کند که هیچ‌گونه گمراهی در او وجود ندارد و این از عبارتِ (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ) بلاغت بیشتری دارد. نشان می‌دهد که «انسان باید در مقابل توهین‌های جاهلان، صبور باشد؛ زیرا اوّلین پیامبر اولواالعزم در برابر اتهام گمراهی، با نرم‌ترین شیوه سخن گفت» (قرائتی، ۱۳۸۳، ۹۱/٤) و درمی‌یابیم که باید از خویش نفی تهمت کنیم؛ ولی حقّ نداریم تهمت را به دیگران سوق دهیم. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که چرا در آیهٔ قبل گفت (الضلال) و در این آیه گفت (الضلالة).

مفسران پاسخ‌های مختلفی به این سؤال داده‌اند: صاحب تفسیر الکشاف معتقد است که (الضلالة) اخص از (الضلال) است و در نفی گمراهی از شخص، بلاغت بیشتری دارد «الضلالة أخصّ من الضلال، فکانت أبلغ فی نفی الضلال عن نفسه، کأنه قال: لیس بی شیء من الضلال» (زمخشری، ۱٤۰۷ق، ۱۱۳/۲و ۱۱٤) و صاحب مفاتیح الغیب نیز همین دیدگاه را دارد (رازی، ۱٤۲۰ق، ۲۹٦/۱٤)؛ ولی صاحب تفسیر التحریر و التنویر این سخن زمخشری را رد می‌کند و معتقد است که «(الضلال و الضلالة) هر دو مصدر هستند و (تاء) در (الضلالة) تنها نشانهٔ تأنیث است و عرب غالباً در اسم‌های جنسِ معنی از علامت تأنیث استفاده می‌کنند؛ مانند (السفاهة و الغوایة).

او همچنین معتقد است که این (تاء) نشانهٔ وحدت هم نیست؛ زیرا اسم‌های جنسِ معنی ویژگی‌های ظاهری در آن مدّنظر نیست؛ به همین خاطر، (الضلال) به منزلهٔ اسمِ جمع برای (الضلالة) نیست؛ برعکس آنچه صاحب کشاف و مفاتیح الغیب به آن معتقد هستند و اینکه در آیه‌ای (الضلال) و در

آیه‌ای (الضلالة) آمده است، تنها برای تنوّع و گوناگونی است» (ابن عاشور، بی‌تا، ۱٤۸/۸).

نوح(ع) در ادامه می‌گوید: أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّی وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّـهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (اعراف: ٦۲). این آیه با اندکی تفاوت در گفت‌وگوهای دیگر پیامبران نیز آمده است که به راز این تفاوت‌ها و تشابه‌ها اشاره می‌شود:

نوح(ع): أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّی وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّـهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (اعراف: ٦۲)

هود(ع): أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّی وَ أَنَا لَكُم نَاصِحٌ أَمِينٌ (اعراف: ٦۸)

صالح(ع): فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قالَ يا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسالَةَ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لكِنْ لا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ (اعراف: ۷۹)

شعیب(ع): فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قالَ يا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسى عَلى قَوْمٍ كافِرِينَ (اعراف: ۹۳)

یکی از تفاوت‌ها در کلمهٔ (رسالة= پیام) و (رسالات=پیام‌های) است که در یکی مفرد و در دیگر گفت‌وگوها به‌صورت جمع آمده است. این تفاوت شاید به این دلیل باشد که حضرت صالح بعد از اینکه مردم را به یکتاپرستی و اطاعت خدا دعوت کرد، یک دستور مهم برای راستی‌آزمایی آنها داشت و آن اینکه نباید هیچ آسیبی به شتر خدا بزنند. صالح(ع)، تنها همین دستور را به آنها داده بود؛ به همین منظور، (رسالة) به‌صورت مفرد آمده است؛ اما سیاق داستان شعیب(ع) گویای آن است که او بعد از دعوت به یکتاپرستی، دستورات و نواهی زیادی به قوم خود داده است؛ مانند: فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها (اعراف: ۸۵) و وَ لا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها عِوَجاً وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ وَ انْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (اعراف: ۸٦). گویی که این دستورات و نواهی (رسالات) است و به همین دلیل به شکل جمع آمده است و چون صالح(ع) یک دستور داشت، به‌صورت مفرد (رسالة) آمده است (کرمانی، ۱۹۸۳م: ۸٤). درمورد نوح و هود (علیهما السلام) نیز چنین است؛ زیرا آن دو بعد از دعوت مردم به یکتاپرستی و اطاعت خداوند، اوامر و نواهی دیگری داشتند که در آیات ۲۵ تا ٦۰ سورهٔ هود به آنها اشاره شده است.

در گفت‌وگوی نوح و هود (ع) فعل به‌صورت مضارع (أُبَلِّغُكُمْ= به شما می‌رسانم) آمده است؛ ولی در گفت‌وگوی شعیب و صالح (ع) به‌صورت ماضی (أَبْلَغْتُكُمْ= به شما رساندم) آمده است. در بیان تفاوت آن دو باید گفت در گفت‌وگوی نوح و هود (ع)، فعل (أُبَلِّغُكُمْ= به شما می‌رسانم) در ابتدای رسالت آن دو بیان شده است؛ ولی در گفت‌وگوی شعیب و صالح (ع)، فعل (أَبْلَغْتُكُمْ= به شما رساندم) در پایان رسالت آن دو و کمی قبل از نزول عذاب بیان شده است؛ به دلیل اینکه در هر دو داستانِ شعیب و صالح (ع)، عبارت (فَتَوَلَّى عَنْهُمْ) گفته شده است؛ یعنی از قوم خود روی برتافتند و اینکه رسالت خود را قبلاً ابلاغ کرده‌اند؛ اما در داستان نوح و هود (ع) چنین چیزی نیست و آن نشان می‌دهد که آنان در ابتدای رسالت، چنین جملاتی را برای قوم خود بیان کرده‌اند.

و اینکه در گفت‌وگوی نوح(ع) فعل (أَنْصَحُ= خیرخواهی می‌کنم) به شکل مضارع آمده است؛ ولی در گفت‌وگوی هود(ع) به‌صورت اسم فاعل (نَاصِحٌ= خیرخواهم) آمده است و به کلمات قبل از آن

برمی‌گردد؛ زیرا قوم نوح(ع) به ایشان نسبت ضلالت دادند و گفتند إِنَّا لَنَراکَ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ (اعراف: ٦٠) و ضلال در حقیقت «عدول و انحراف از راه مستقیم است و نقطه مقابلش هدایت است» (راغب اصفهانی، ١٤١٢ق و قرشی، ١٣٧٤: ذیل ماده ضلّ) و «ضلال از صفات فعل است» (خطیب اسکافی، ٢٠٠١م: ٦٠٥)؛ و شخصی که از حق منحرف شده باشد، می‌تواند به راه مستقیم برگردد؛ به همین دلیل در پاسخ به اتهام آنان از فعل مضارع استفاده کرده است؛ اما در داستان هود(ع) قومش به ایشان نسبت سفاهت دادند و گفتند إِنَّا لَنَراکَ فِی سَفاهةٍ (اعراف: ٦٦) و سفاهت در لغت به معنای «خفّت و سبکی در بدن است و سبکی در نفس بر اثر نقصان عقل به‌کار رفته است، حماقت، ضد حلم» (راغب اصفهانی، ١٤١٢ق و قرشی، ١٣٧٤: ذیل ماده سفه) و «سفاهت از صفات نفس است و صفت ثابتی است که از آن سبکی به‌وجود می‌آید و از صفات افعال نیست که انسان بتواند در زمانی کوتاه از آن به صفت نیکویی منتقل شود و نفی آن نیز باید با صفات ثابت صورت گیرد و أنا لکم ناصح یعنی أنا ثابت لکم علی النصح ثقة فی النفس لا أنتقل مِن النصح إلی الغش و لا أتبدّل خیانة بالأمانة» (خطیب اسکافی، ٢٠٠١م: ٦٠٥-٦٠٦)؛ و سفاهت همواره ملازم صاحبش است و از او جدا نمی‌شود؛ به همین دلیل از (نَاصِحٌ) استفاده کرده است که اسم فاعل است و بر ثبوت دلالت می‌کند. دلیل اینکه در این آیات (نَصَحَ) با حرف (لام) آمده و گفته شده (أنصح لکم=) و گفته نشده (أنصحکم) این است که در اضافه‌شدن (لام) مبالغه است. گویی با این اضافه، نصحیت را تنها مخصوص و ویژه آنها کرده است، نه کس دیگری.

در پایان این قسمت می‌توان گفت تناسب معنایی، ارتباط زیادی با سیاق دارد؛ به‌طوری‌که کلماتی که در آیه‌ای به‌کار رفته متناسب با معنی و هدفی است که آیه برای آن آمده است و شکل آیهٔ دیگری که با این آیه تشابه یا اختلاف دارد نیز به دلیل اهداف و دلالت‌های معنایی آن آیه و آیات قبل و بعد از آن است.

۲. گفت‌وگوی میان هود(ع) و قومش(عاد)

هود(ع) به قومش می‌فرماید: وَإِلَی عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّـهَ مَا لَکُمْ مِنْ إِلَهٍ غَیْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (اعراف: ٦٥) از کلمهٔ (أَخَاهُمْ) درمی‌یابیم که پیامبران، مردمی‌ترین و دلسوزترین رهبران بشر بوده‌اند؛ بنابراین مربّی و مبلّغ باید نسبت به مردم، همچون برادر باشد و به آنان عشق بورزد (قرائتی، ١٣٨٣: ٩٤/٤). اسلوب و الفاظ این آیه با الفاظ گفت‌وگوی نوح(ع) یکسان است؛ جز اینکه در داستان نوح(ع)، عبارت (فقال یا قوم) آمده است؛ ولی در داستان هود(ع) عبارت، بدون حرف (فاء) و به‌صورت (قال یا قوم) آمده است.

جای این هست که کسی بپرسد چرا در آنجا حرف عطف (فاء) بر سر جمله درآمد؛ ولی در اینجا نیامده است. در پاسخ می‌توان گفت: به نظر می‌رسد در این آیه سؤالی در تقدیر است، گویا پس از آنکه فرمود: «وَ إِلی عادٍ أَخاهُمْ هُوداً»، کسی پرسیده است: از سخنِ نوح باخبر شدیم، اینک بفرما ببینیم هود به قومش چه گفت. در جواب فرمود: قالَ یا قَوْمِ؛ ولی این سؤال و جواب در داستان نوح(ع) متصور و در تقدیر نیست؛ زیرا داستان مزبور، اولین داستانی است که در این آیات ایراد شده است.

با توجه به آیه ۵۹ همین سوره درمی‌یابیم که ابتدای گفت‌وگو در هر دو آیه یکسان، ولی پایان آن دو آیه متفاوت است. در آخر این آیه می‌گوید: (أَفَلَا تَتَّقُونَ= پس آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟)؛ اما در آیه ۵۹ نوح با اسلوبی خبری و مؤکّد به قوم خود می‌گوید: (إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ= من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم). حال این سؤال مطرح می‌شود که علت این یکسانی در آغاز و تفاوت در پایان چیست. در پاسخ باید گفت جایگاه، موقعیت، زمان و مکان سخن میان آن دو پیامبر متفاوت است و از زیبایی‌های بلاغت این است که سخن براساس مقتضای حال بیاید؛ بنابراین چون قبل از نوح(ع) حادثه و عذابی به بزرگی آن عذابی که قومش را فرا گرفت، نیامده بود، جا داشت که نوح(ع) آنان را از آن عذاب (طوفان بزرگ) بترساند؛ به همین دلیل گفت: (إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ)؛ ولی چون در زمان هود(ع) مردم از عذاب قوم نوح (ع) آگاهی داشتند، هود(ع) به عبارت (أَفَلَا تَتَّقُونَ) اکتفا کرده است (رازی، ۱٤۲۰ق، ۱٤: ۳۰۰). درحقیقت برخی از آیات از لحاظ شکل ساختاری برابرند؛ اما از لحاظ سبک‌شناختی به سبب استفاده از واژه‌های مختلف از یکدیگر متمایز می‌شوند و این تغییر سبک‌شناختی متأثر از بافت هر آیه سازماندهی شده است. اصمعی درخصوص مجوزنداشتن این‌گونه جابه‌جایی‌ها می‌گوید: «این آیه وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُمَا جَزَاءً بِمَا کَسَبَا نَکَالًا مِنَ اللَّـهِ وَاللَّـهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (مائده: ۳۸) را خواندم و در کنارم یک اعرابی بود و به جای (والله عزیز حکیم) گفتم (والله غفور رحیم)، اعرابی جواب داد: این کلام خدا نیست. بعد از اینکه متوجه شدم، گفتم: (والله عزیز حکیم)، اعرابی گفت: الآن درست گفتی و این کلام خداست. به او گفتم: آیا حافظ قرآن هستی؟ گفت: نه، گفتم: از کجا متوجه اشتباه من شدی؟ گفت: خدا حکم به قطع‌کردن داده است، اگر می‌بخشید و ترحم می‌کرد، دستور به قطع‌کردن نمی‌داد» (زرکشی، ۱۹۹۰م،۱۰/۳).

قوم هود(ع) در ادامه به ایشان می‌گویند: (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْکَاذِبِینَ * قَالَ یَا قَوْمِ لَیْسَ بِی سَفَاهَةٌ وَلَکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ (اعراف: ٦٦– ٦٧) سؤال مطرح‌شده در اینجا این است که چرا (الملأ) در داستان هود(ع) با عبارت (الَّذِینَ کَفَرُوا= کسانی که کفر ورزیدند) توصیف شده و در داستان نوح(ع) بدون آن آمده است. پاسخ آن است که «عده‌ای از اشراف قوم هود(ع)، امثال (مرثد بن سعد) به او ایمان داشتند و از ترس دیگران، ایمان خود را پنهان می‌کردند؛ ولی هیچ کدام از اشراف قوم نوح(ع) ایمان نداشتند» (زمخشری، ۱٤۰۷ق، ٦٦/۲).

در ادامه، قوم نوح(ع) به او گفتند: (إنا لنراک فی ضلال مبین= واقعاً ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم)؛ ولی قوم هود(ع) به او گفتند: (إنا لنراک فی سفاهة وإنا لنظنک من الکاذبین= بی‌گمان ما تو را در نابخردی می‌بینیم و ما تو را از دروغگویان می‌دانیم). علت تفاوت در این دو پاسخ چیست. چنین می‌توان گفت که «نوح(ع) قومش را از طوفان می‌ترساند و خودش را در ساختن کشتی خسته می‌کرد. پس قومش گفت: (إنا لنراک فی ضلال مبین= واقعاً ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم)؛ اما هود(ع) چنین چیزی بیان نکرد؛ مگر اینکه او کسانی را که به عبادت بت‌ها مشغول بودند به سفاهت و کم‌عقلی نسبت می‌داد و آنها نیز در پاسخ به او نسبت کم‌عقلی دادند

و گفتند: (و إنا لنظنک من الکاذبین= ما تو را از دروغگویان می‌دانیم)؛ یعنی تو از دروغگویان در ادعای رسالت هستی. از مهم‌ترین نکات معنایی که در پاسخ هود(ع) درمی‌یابیم این است که «ایشان با کمال ادب و احترام به بی‌احترامی آنها پاسخ می‌دهد و هرگز ناسزاهایی را که آنها به او نسبت داده‌اند، به آنها نسبت نمی‌داد.

درحقیقت پیامبران با سخت‌ترین و صریح‌ترین تبلیغات، جوسازی‌ها، مخالفت‌ها و تهمت‌ها روبه‌رو بودند. (سفاهة) نکره‌ای در سیاق نفی است و این دلالت می‌کند که انبیاء حتّی ذرّه‌ای و لحظه‌ای کاری را که معقول نباشد، انجام نمی‌دهند» (قرائتی، ۱۳۸۳: ۹۵/٤).

گفت‌وگو بین هود(ع) و قومش به‌صورت یک جدال قوی ادامه می‌یابد. هود(ع) می‌گوید: قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّـهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (اعراف: ۷۱)، فعل (وَقَعَ) ماضی است که معنای مستقبل می‌دهد و اشاره به این دارد که وقوع فعل حتمی است. به دو دلیل، دو جار و مجرور (علیکم من ربّکم= از پروردگارتان بر شما) بر فاعل مقدم شده است: ۱- اهتمام به تقدیم مغضوب و غاصب برای اینکه هشداری باشد به آنها؛ شاید بیدار شوند و توبه کنند؛ ۲- این دو جار و مجرور متعلق به فعل (وقع) هستند. اگر بعد از فاعل (رجس) قرار گیرد، این توهم پیش می‌آید که آنها صفت برای آن هستند. از این تقدیم و تأخیر درمی‌یابیم که زبان عربی، آرایش واژگانی انعطاف‌پذیری دارد و ترتیب واژه‌ها به‌منظور رسیدن به مقاصد سبک‌شناختی و کاربردشناختی مختلف تغییر می‌کند. در قرآن کریم نیز تغییر در آرایش واژگانی به‌منظور رسیدن به معانی ضمنی و یا تأکیدی جدید مشاهده می‌شود.

۳. گفت‌وگوی صالح(ع) و قوم ثمود

از ویژگی‌هایی که گفت‌وگوی صالح(ع) را با گفت‌وگوی هود(ع) متفاوت می‌کند این است که صالح(ع) برای قومش معجزهٔ مشخصی یعنی (شتر) می‌آورد؛ ولی مثل سایر گفت‌وگوهای پیامبران، عده‌ای سرکش حاضر به پذیرش معجزه ایشان نیستند. صالح(ع) از قومش می‌خواهد که به شتر خدا (ناقة الله) نزدیک نشوند؛ زیرا اگر آن را بیازارند، برای آنان عذابی است: وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّـهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّـهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّـهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (اعراف: ۷۳). این گفت‌وگو در دو سورهٔ دیگر چنین آمده است:

وَ يا قَوْمِ هذِهِ ناقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوها تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذابٌ قَرِيبٌ (هود: ٦٤)

وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذابُ يَومٍ عَظِيمٍ (شعراء: ١٥٦)

با دقت در این آیات درمی‌یابیم که پایان آنها متفاوت است. تفاوت این است که در آیهٔ ۷۳ سورهٔ اعراف، ابتدا عبارت (قَدْ جاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُم) و (فَذَرُوها تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ) آمده است که بر وعظ و نصیحت آنان دلالت دارد؛ (عذاب ألیم= عذاب دردناک) گفته شده است تا در تهدید، مبالغه شده باشد؛ ولی در سورهٔ هود چنین وعظ و نصیحتی

نیست؛ بلکه سریعاً بعد از این آیه، به‌صورت ضمنی بر نزدیک‌بودن آیه اشاره می‌کند: فَعَقَرُوها فَقالَ تَمَتَّعُوا فِی دارِکُمْ ثَلاثَةَ أَیَّامٍ (هود: ٦٥). لفظ (ثلاثة أیّام) خود بیان‌کنندهٔ نزدیک‌بودن (قریب) عذاب است؛ بنابراین واژهٔ (قریب) به این دلیل ذکر شده است که فرارسیدن عذابِ آنان نزدیک بوده است. در سورهٔ شعراء، کلمهٔ (عذاب) به (یوم) اضافه شده است؛ یعنی (عذاب یوم عظیم) گفته شده است؛ زیرا قبل از آن، صالح(ع) از روزِ مشخص سخن گفته است قالَ هذِهِ ناقَةٌ لَها شِرْبٌ وَ لَکُمْ شِرْبُ یَوْمٍ مَعْلُومٍ (شعرا: ۱۵۵)؛ یعنی روز آب‌خوردن شتر و مردم مشخص شده است؛ به همین دلیل در آیه ١٥٤ اعراف نیز از عبارت (یوم عظیم= روز سترگ) سخن گفته است (کرمانی، ۱۹۸۳م: ۱۲۲).

ازجمله شیوه‌های تبلیغی، یادآوری نعمت‌های الهی است. شاید از این طریق بتوانند مردم را به راه راست هدایت کنند؛ به همین دلیل، صالح(ع) در ادامه نعمت‌های خدا را به آنها یادآور می‌شود: وَاذْکُرُوا إِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَکُمْ فِی الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُیُوتًا فَاذْکُرُوا آلَاءَ اللّـهِ وَلَا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ (اعراف: ٧٤). (بیوتًا) حال مقدرّه است؛ زیرا زمان تحقق حال مؤخّر و مستقبل از زمان تحقق وجود عامل است همانند (خطّ هذا الثوب قمیصا)؛ زیرا کوه در هنگام حفر، خانه محسوب نمی‌شود و پارچه در وقت دوختن، جامه به حساب نمی‌آید (رازی، ۲۰۰٤م، ۱۷۱/۱٤). عبارت (وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُیُوتًا= کوه‌ها را برای خانه‌سازی می‌تراشیدید) در جایی دیگر چنین آمده است وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً فارِهِینَ= از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشیدید (شعرا: ١٤٩)؛ وَ کانُوا یَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً آمِنِینَ (حِجر: ٨٢)

در سورهٔ اعراف، حرف (مِن) قبل از (الجبال) نیامده است؛ زیرا کمی قبل از آن در (مِن سهولها قصورا) آمده و به همان اکتفا شده است و از طرف دیگر، براساس سیاق آیات، این آیه خود اطناب و تفصیل دارد و از حرف (مِن) استفاده شده است؛ ولی در دو سورهٔ دیگر، سیاق آیات بر ایجاز است.

٤. گفت‌وگوی لوط(ع) و قومش

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَکُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِینَ * إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ * وَ ما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْیَتِکُمْ إِنَّهُمْ أُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ)(اعراف: ۸۰-۸۲).

لوط(ع) ازجمله پیامبرانی است که خداوند او را برای هدفی مشخص برای اصلاح جامعهٔ خود فرستاده است. هدف لوط(ع) چیزی جز اصلاح مردم از عمل زشت لواط نبود. لوط(ع) قصد اصلاح قوم خود را داشت و هرگز در پی آن نبود تا با به‌کارگیری کلمات متشنج‌کننده از هدف اصلی خود که همان اصلاح مردم است، فاصله گیرد؛ بلکه با بهره‌بردن از کلماتی همچون (الفاحشهٔ، ما سَبَقَکُم، مسرفون)، قصد هشداردادن به آنها را داشت تا از عمل زشتشان فاصله گیرند؛ ولی آن مردم ناسپاس از دعوت پیامبر خود سرباز زدند و راه خود رفتند و در نتیجه دچار عذاب الهی شدند.

ازجمله ویژگی‌های این گفت‌وگو این است که لوط(ع) در آیهٔ نخست، سخن خود را با ابهام می‌آورد؛ ولی در آیات بعد، عمل زشت آنها را به‌وضوح برایشان بیان می‌کند. این طرز بیان، فکر طرف را به‌تدریج آماده می‌کند تا به اهمیت عمل

خلاف خویش واقف شود. این آیات در سوره‌های دیگر چنین آمده است:

سورهٔ نمل: وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ * أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ (نمل: ٥٤-٥٦)

عنکبوت: وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ * أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قالُوا ائْتِنا بِعَذابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (عنکبوت: ٢٨-٢٩)

در آیهٔ ۸۱ سورهٔ اعراف عبارت (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ= آری، شما گروهی تجاوزکارید) گفته شده است؛ ولی در ۵۵ نمل عبارت (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ= آری، شما گروهی نادانید) گفته شده است. در تفاوت این دو باید گفت «كلٌّ إسرافٍ جهلٌ و كلُّ جهلٍ إسرافٌ» (کرمانی، ۱۹۸۳، ص ١٢٤) و درحقیقت انسان اسرافکار نسبت به اسراف خود جاهل است و انسان جاهل نیز در افعال و کارهای خود اسراف و زیاده‌روی می‌کند؛ زیرا اسراف درحقیقت تجاوز از حد واجب به سمت فساد است. بنابراین (قوم مسرفون) همان معنای (قوم تجهلون) را می‌دهد که در سوره‌ای آیه‌ای را گفته و در سوره‌ای دیگر آیه‌ای دیگر را بیان کرده است. تفاوت گفتار پیامبران به دلیل اختلاف موقعیت‌ها و شرایط متفاوت آن است و چنین نیست که دعوت پیامبران مخصوص یک گروه و یک موقعیت بوده باشد؛ بلکه پیامبر، گروه‌ها و طوائف مختلفی از قومش را در اوقات مختلف و سرزمین‌های متعدد به یکتاپرستی دعوت می‌کند؛ بنابراین متناسب با هر گروه، جملات و عباراتی را بیان می‌کند. از طرف دیگر، در سورهٔ اعراف، آیات قبل و بعد از آیهٔ ۸۱ بیشتر به اسم ختم شده است؛ مانند (کافرون، المرسلین، جاثمین، الناصحین، العالَمین، الغابرین، المجرمین، مؤمنین...)؛ ولی در سورهٔ نمل، آیات قبل و بعد از آیهٔ ۵۵ به فعل ختم شده است؛ مانند (یعلمون، یتّقون، تبصرون، تجهلون، یتطهّرون، یشرکون، یعدلون ...)؛ بنابراین برای رعایت این فواصل نیز در سوره‌ای اسم و در سوره‌ای دیگر، فعل آمده است.

در آیهٔ ۸۲ اعراف، حرف (واو) به‌کار برده شده است (وَ ما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ= و پاسخ قوم او جز این نبود که)، ولی در آیهٔ ٥٦ نمل و ۲۹ عنکبوت، حرف (فاء) به‌کار برده شده است (فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ= پس پاسخ قوم او جز این نبود که). در تفاوت این دو نیز باید گفت که حرف (فاء) برای ترتیب و تعقیب است و تعقیب برای افعال بکار می‌رود به همین خاطر قبل از (فاء) در سورهٔ نمل از فعل (تجهلون) و در سورهٔ عنکبوت از (تأتون) استفاده شده است؛ ولی در سورهٔ اعراف، منظور تعقیب نبوده است؛ درنتیجه از حرف (واو) استفاده شده که برای مطلق جمع است (آلوسی، ١٤١٥ق، ٤٠٨/٤).

برخی دیگر معتقدند که (فاء) تنها برای تعقیب در خبر است، نه چیز دیگر؛ در این صورت با (واو) یکسان است؛ ولی در سورهٔ نمل از (فاء) استفاده شده است؛ زیرا در بافت و سیاق آیات قبل نیز از (فاء) استفاده شده است فَإِذا هُمْ فَرِيقانِ يَخْتَصِمُونَ (نمل: ٤٥). درحقیقت در تفاوت میان آن دو می‌توان گفت برای نوع‌آوری و تنوع از این دو استفاده شده است (ابن عاشور، بی‌تا، ٢٨١/١٩).

در آیهٔ ۸۲ سورهٔ اعراف گفته شده است: (قالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ)؛ ولی در آیهٔ ٥٦ سورهٔ نمل آمده است: (قالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ).

در تفاوت اینکه در سورهٔ اعراف، از ضمیر استفاده شده است (أخرجوهم= آنها را خارج کنید)؛ ولی در سورهٔ نمل، از اسم ظاهر استفاده شده است (أخرجوا آلَ لُوط= آل لوط را خارج کنید). دو دلیل دارد: یکی آنکه در سورهٔ اعراف به‌صورت کنایه از آنان نام برده شده و در سورهٔ نمل آن را توضیح و تفسیر داده است یا به گفتهٔ خطیب اسکافی «سورهٔ اعراف بعد از سورهٔ نمل نازل شده است؛ به همین دلیل در سورهٔ نمل اسم ظاهر آمده و در سورهٔ اعراف به‌صورت ضمیر از آنان نام برده شده است» (خطیب اسکافی، ۲۰۰۱م، ص ٥٣٦) یا برای تنوع و نوع‌آوری و یکنواخت‌نبودن چنین بیان شده است.

۵. گفت‌وگوی شعیب(ع) و اهل مدین

شعیب(ع) اهل مدین را مخاطب قرار می‌دهد: وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّـهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (اعراف: ۸۵).

گفت‌وگو با نصیحت و ارشاد شروع می‌شود و در پایان وقتی که نصیحت کارساز نبود، خداوند عذاب خود را بر قوم شعیب نازل کرد. سؤال مطرح‌شده در اینجا این است که چرا (کیل) به‌صورت مکیال (همانند میزان) نیامده است. در جواب باید گفت که «منظور از «کیل»، آلت کیل یعنی «پیمانه» است یا چیزی است که با پیمانه وزن می‌شود یا اینکه منظور از میزان، «وزن المیزان» است، یعنی أوفوا الکیل و وزن المیزان یا اینکه میزان به معنای مصدر (وزن) است؛ همان‌گونه که میعاد و میلاد به معنای مصدر هستند» (زمخشری، ١٤٠٧ق، ۲/ ۱۲۷؛ طبرسی، ۱۳۷۷ش، ۱/ ٤٥١).

اشراف قوم شعیب(ع) به او گفتند: (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ (اعراف: ۸۸). با وجود آنکه حضرت شعیب(ع) با زبان نصیحت با آنها صحبت کرد، اشراف قومش از روی تکبر، شعیب(ع) و طرفدارانش را تهدید به اخراج از وطنشان کردند. جواب افراد، جملهٔ (أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا) به معنی: یا به دین ما برگردی، است.

در این سخن اشکالی هست و آن این است که شعیب(ع) هرگز بر دین آنها نبوده است که بخواهد الآن به آن برگردد. پس مقصود از (أو لتعودن فی ملتنا) چیست. در پاسخ می‌توان گفت: پیروان شعیب(ع) قبل از ایمان‌آوردن به او بر دین همان کافران بودند. پس در اینجا شعیب(ع) و پیروانش را با هم خطاب قرار دادند و او نیز در این خطاب داخل شده است؛ هرچند که هرگز در آیین آنها نبوده باشد یا می‌توان گفت: «(عود) در اینجا به معنی (صیرورت) یا شدن است و مقصود آنها بازگشت نباشد؛ بلکه این باشد که اگر داخل دین ما شوید، شما را رها می‌کنیم «ای لتصیرن الی ملتنا فوقع العود بمعنی الابتداء. تقول العرب: قد عاد إليَّ من فلان مکروه یریدون قد صار إليَّ منه المکروه ابتداء»» (طبرسی، ۱۳٦۰، ۱۷۸/۹؛ قرطبی، ١٣٦٤ش، ۲۵۰/۷).

٦. گفت‌وگوی میان موسی(ع) و فرعون

بعد از اینکه موسی(ع) معجزهٔ عصا و ید بیضاء را آورد، فرعون براساس خوی استکباری خود از پذیرش سخن حق خودداری کرد و به قومش گفت: قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَما ذا تَأْمُرُونَ * قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدائِنِ حاشِرِينَ (اعراف: ۱۰۹–۱۱۱). با جست‌وجو در سوره‌های قرآن درمی‌یابیم که این آیات با آیات سورهٔ شعراء مثل هم هستند قالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَما ذا تَأْمُرُونَ * قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدائِنِ حاشِرِينَ (شعراء: ٣٤–٣٦)

در چند مورد با یکدیگر تفاوت دارند. ازجمله اینکه در سورهٔ اعراف فعل (أرسل= بفرست)، و در سورهٔ شعراء فعل (ابعث= بفرست) آمده است قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (شعراء، ٣٦). حال این سؤال مطرح می‌شود که علت تفاوت فعل در این دو آیه چیست. پاسخ این است که: «(ارسل) در باب ارسال، اخص از (بعث) است؛ زیرا (ارسل) درمورد چیزی گفته می‌شود که معنای انتقال در آن حقیقتاً یا مجازاً ممکن باشد؛ اما (بعث) معنای عام‌تر و وسیع‌تر دارد؛ زیرا هم معنای، ارسال و هم معنای احیاء را می‌دهد و برانگیخته‌شدن روز قیامت از آن جمله است؛ بنابراین وقتی ارسال، اخص باشد، براساس ترتیبی که قرآن نازل شده است ابتدا سخن از ارسال شده است و در مرحلهٔ دوم از باب تنویع و تنوع در عبارت از بعث سخن گفته است» (ابن‌زبیر غرناطی، بی‌تا، ص ٢١٦).

همچنین فعل (أرسلَ و بَعَثَ)، هر دو به معنی ارسال‌کردن و فرستادن است و در جای یکدیگر به‌کار می‌روند؛ مانند (بَعَثَ الرسولَ أو أرسَلَه). با این تفاوت که در (بَعَثَ) ترتیبی وجود ندارد؛ ولی (أرسَلَ) متضمن معنای رعایت ترتیب است و آن حکمی از بالا به پایین است (خطیب اسکافی، ۲۰۰۱م، ص ٦٥٤).

در گفت‌وگوی میان سران قوم فرعون و شخص فرعون چنین آمده است. در سورهٔ اعراف فرعون به دلیل روحیهٔ خودبزرگ‌بینی به‌طور مستقیم با مردم سخن نگفت؛ بلکه (الملأ= سران قوم) واسطهٔ میان او و مردم شدند؛ به همین دلیل گفت: (قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ) (اعراف: ۱۰۹) و سران قوم از طرف مردم در مشورت خود به فرعون برای تعظیم و تفخیم از فعل (ارسل) بهره بردند و گفتند قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدائِنِ حاشِرِينَ (اعراف: ۱۱۱) زیرا همان‌طور که پیش از این نیز بیان شد ارسال در اصل اجرای چیزی از بالا به پایین است و درحقیقت براساس مقتضی حال و رعایت ترتیب منزلت و مقام فرعون چنین آمده است؛ ولی در سورهٔ شعراء این حجاب و واسطه برداشته شده است و فرعون خود به‌طور مستقیم با سران قوم سخن گفت؛ گویی که یک حالت تساوی میان آنان متصور شده بود قالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ (شعراء: ٣٤) و سران قوم نیز یک حالت تساوی میان آنان و فرعون به وجود آمد و از فعل (ابعث) استفاده کردند قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدائِنِ حاشِرِينَ (شعرا: ٣٦)؛ زیرا در فعل (ابعث) بوی برتری از بالا به پایین احساس نمی‌شود.

درمورد اینکه چرا فعل (أرسل) با حرف (فی) متعدی شده است و نه با (إلی)، صاحب التحریر و التنویر می‌گوید: «فعل (أرسل) با حرف (فی) متعدی

شده است؛ زیرا مقصود از متعدی‌کردن (أرسل) این نیست که به سوی چه کسی (المرسل إلیهم) ارسال کن؛ بلکه مقصود از فعل در اینجا به‌طور مشخص (المرسلون = حاشرین) است و درحقیقت (حاشرین) مفعول اول است و معنی چنین است: وأرسل حاشرین فی المدائن یأتوک بالسّحرة» (ابن‌عاشور، بی‌تا، ۲۳۰/۸).

در سورهٔ اعراف، (قالَ الْمَلَأُ= سران قوم گفتند) گفته شده است؛ ولی در سورهٔ شعراء (قالَ لِلْمَلَإِ= به سران قوم گفتند) گفته شده است؛ یعنی در یکی فاعل (الملأ) است و در دیگری ضمیر مستتر هو است که به فرعون برمی‌گردد؛ درحالی‌که گفت‌وگو یکی است. در پاسخ باید گفت هر کدام از این دو آیه در سیاق و بافت مخصوص خود ذکر شده است و برای اینکه سیاق رعایت شود، در آن تغییر ایجاد شده است. در آیات ۱۸ و پس از آن در سورهٔ شعراء فرعون، موسی(ع) را مخاطب قرار می‌دهد قالَ أَ لَمْ نُرَبِّکَ فِینا وَلِیداً وَ لَبِثْتَ فِینا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ (شعراء: ۱۸) ...؛ ولی در سورهٔ اعراف چنین آیاتی نیست. بنابراین در آیهٔ قالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِیمٌ (شعراء: ۳٤) فاعل برای اینکه با ما قبل خود هماهنگ باشد به فرعون نسبت داده شده است.

در ادامه، ساحران به موسی(ع) گفتند: قالُوا یا مُوسی إِمَّا أَنْ تُلْقِیَ وَ إِمَّا أَنْ نَکُونَ نَحْنُ الْمُلْقِینَ (اعراف: ۱۱۵)؛ ولی عبارت در سورهٔ طه چنین آمده است: قالُوا یا مُوسی إِمَّا أَنْ تُلْقِیَ وَ إِمَّا أَنْ نَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَی (طه: ٦٥). با دقت در آیه درمی‌یابیم که ابتدای هر دو آیه یکسان، ولی انتهای آنها متفاوت است. در سورهٔ اعراف، (الْمُلْقِینَ= افکندگان) و در سورهٔ طه، (أَلْقَی= انداخت) بیان شده است. آنچه با دقت در این دو آیه به دست می‌آید، این است که آخر آیات قبل و بعد از این آیه در سورهٔ اعراف به‌صورت جمع آمده‌اند (الغالبین)؛ (المقرّبین)؛ (الْمُلْقِینَ)؛ (یأفکون)؛ (یعلمون)؛ (صاغرین)؛ (ساجدین)...؛ ولی در سورهٔ طه آخر آیات قبل و بعد از این آیه به الف مقصوره (ی) ختم شده است؛ مانند: (افتری)؛ (النّجوی)؛ (الـمُثلی)؛ (استعلی)؛ (أَلْقَی)؛ (تسعی). این تفاوت برای رعایت موسیقی و تأثیر روانی آن در آیات و به دنبال آن، ایجاد حسن هماهنگی در کلام بلیغ است؛ به‌طوری‌که اگر عبارت را طوری تغییر می‌داد که جنبهٔ موسیقی در آن رعایت نشده باشد، شیرینی و زیبایی آیه از بین می‌رود. علم بلاغت نیز به این موضوع، یعنی تأثیر موسیقی در حلاوت متن اشاره کرده‌اند (عتیق، ۱۹۸۵م، ص ۱٥٦). در ادامهٔ این سوره می‌آید: قالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعالَمِینَ *رَبِّ مُوسی وَ هارُونَ (اعراف: ۱۲۱و ۱۲۲) قالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هارُونَ وَ مُوسی (طه: ۷۰).

در این آیات دو تفاوت وجود دارد: یکی اینکه در سورهٔ اعراف عبارت (رَبِّ الْعالَمِینَ= پروردگار جهانیان) آمده است که در سورهٔ طه نیست و دیگری در انتهای آیات که جابه‌جایی میان کلمات (موسی) و (هارون) شده است. در جواب نخست باید گفت که چون در آیه ۱۰٤ سورهٔ اعراف موسی(ع) وقتی خود را به فرعون معرفی می‌کند، می‌فرماید: وَقَالَ مُوسَی یَا فِرْعَوْنُ إِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ ، ساحران نیز وقتی معجزهٔ موسی (ع) را می‌بینند، در پاسخ به او از عبارت (رَبِّ الْعَالَمِینَ) بهره می‌گیرند؛ ولی در سورهٔ طه چنین عبارتی نیست؛ به همین دلیل، عبارت (رَبِّ الْعالَمِینَ) حذف شده است. درمورد جابه‌جایی در آخر آیه نیز مانند مثال گذشته، با توجه به قبل و بعد

از آیات و برای رعایت موسیقی در کلام چنین تغییری ایجاد شده است یا اینکه «این تقدیم و تأخیرها برای این است که خداوند داستان‌های یکسانی را با الفاظ متفاوت در قرآن بیان کرده است تا بر ناتواتی انسان در آوردن چنین عباراتی تأکید کند» (باقلانی، ۱۹۹۳م، ص ۲۱).

بعد از اینکه ساحران در برابر معجزهٔ موسی(ع) شکست خوردند، به پروردگار جهانیان ایمان آوردند. در این هنگام، فرعون خشمگینانه به آنها گفت: قَالَ فِرْعَوْنُ ءَامَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ ... * لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ * قَالُوا إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ (اعراف: ۱۲۳-۱۲۵). بعد از اینکه فرعون مشاهده کرد تطمیع ساحران فایده‌ای ندارد، با زبان تهدید با ساحران سخن گفت و این نشان می‌دهد که افرادی گمراه هستند؛ ولی زمینهٔ پذیرش حق در آنها وجود دارد. با اثبات حق برای آنان ایمان می‌آورند که در اینجا ساحران از این قبیل افراد هستند.

این آیات در سوره‌های دیگر چنین آمده است: قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُم ... لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ * قَالُوا لا ضَيْرَ إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ (شعراء: ۴۹-۵۰)؛ قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُم ...فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ (طه: ۷۱). تفاوت‌هایی در این آیات مشاهده می‌شود: نخست اینکه در یک‌جا اسم فرعون به‌صورت اسم ظاهر آمده و در جایی دیگر به شکل ضمیر مستتر آمده است: قالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُم (اعراف: ۱۲۳)؛ قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُم) (طه: ۷۱؛ شعراء، ص ۴۹).

در سورهٔ اعراف، (فرعون) فاعل (قال) ذکر شده و در سوره‌های طه و شعراء ذکر نشده است؛ علت اظهار و اضمار فاعل این است که باید به سیاق آیات و سوره‌ها دقت شود. به آن دلیل، (فرعون) در آیهٔ ۱۲۳ سورهٔ اعراف ذکر شده است که در حدود ده آیه میان این ذکر فاعل و اضمار آن در آیات قبل فاصله افتاده است قالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (اعراف: ۱۱۴)؛ بنابراین چون فاصله میان آن دو زیاد بود، در آیه ۱۲۳ اعراف، واژهٔ (فرعون) ذکر شد؛ ولی در سورهٔ طه این فاصله به هفت آیه می‌رسد؛ زیرا آخرین آیه که به‌صورت ضمیر به فرعون اشاره شده آیهٔ فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا ... (طه: ٦٤) است و فعل (أجمعوا)، فرعون و تمام قومش را شامل می‌شود و در سورهٔ شعراء این فاصله به هشت آیه می‌رسد؛ زیرا آخرین اشاره به فرعون در آیهٔ قالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (شعراء: ٤٢) است؛ بنابراین این فاصله در سورهٔ اعراف از سوره‌های طه و شعراء بیشتر است و در سورهٔ اعراف فاعل به‌صورت اسم ظاهر آمده و در دیگر سوره‌ها به‌صورت ضمیر آمده است؛ همچنین از دیگر عوامل اظهار فرعون در سورهٔ اعراف و اضمار آن در سوره‌های طه و شعراء این است که در سوره‌های طه و شعراء در آیات قبل از آیهٔ مورد بحث به‌طور متناوب، اسم فرعون اظهار و اضمار شده است؛ ولی در سورهٔ اعراف چنین اظهار و اضماری نیست (ابن‌زبیر غرناطی: بی‌تا، صص ۲۱۹-۲۲۰).

برخی دیگر معتقدند چون سورهٔ اعراف قبل از سوره‌های طه و شعراء قرار دارد، فاعل در سورهٔ اعراف صورت اسم ظاهر آمده و در سوره‌های دیگر به صورت ضمیر آمده است (کرمانی، ۱۹۸۳م، ص ۹۱).

اما تفاوت میان حرف جر در (به) و (له) به مرجع ضمیر (ـه) و معنای (آمنتم) برمی‌گردد. در این خصوص چند دیدگاه میان مفسران وجود دارد: ۱- «ضمیر (ـه) در سورهٔ اعراف به (ربّ العالمین) یا (موسی) برمی‌گردد (ابن عاشور، بی‌تا، ۲۳۹/۸؛ ابن‌عجیبه، ۱٤۱۹ق، ۲٤۸/۲؛ اندلسی، ۱٤۲۰ق، ۱٤۰/۵؛ بیضاوی، ۱٤۱۸ق، ۲۹/۳؛ ابن‌جماعه، ۱۹۹۰م، ۱۸۳)؛ ۲- ضمیر (ـه) در سوره‌های طه و شعراء به موسی برمی‌گردد (ابن‌عجیبه، ۱٤۱۹ق، ٤۰۲/۳؛ بیضاوی، ۱٤۱۸ق، ۳۳/٤؛ قمی مشهدی، ۱۳٦۸، ۳۲۹/۸؛ ابن‌جماعه، ۱۹۹۰م، ص ۱۸۳)؛ ۳- در هر سه سوره، ضمیر (ـه) در (آمنتم به و آمنتم له) به موسی برمی‌گردد و (آمن به) و (آمن له) از نظر معنایی یکسان است (طوسی، بی‌تا، ٥۰۹/٤؛ شوکانی، ۱٤۱٤ق، ٤٤٤/۳)؛ اما آنچه این تفاوت را در سورهٔ اعراف و سوره‌های طه و شعراء روشن می‌کند این است که (آمن بـ) برای ایمان‌آوردن به خدا است و (آمن لـ) برای غیرخدا است؛ مانند فَما آمَنَ لِمُوسی (یونس: ۸۳) و لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ (بقره: ٥٥) وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا (یوسف: ۱۷) و فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ (عنکبوت: ۲٦). با این مثال‌ها درمی‌یابیم که ضمیر (ـه) در سورهٔ اعراف به (ربّ العالمین) یا (ربّ موسی و هارون) در آیات قبل برمی‌گردد و (آمنتم) در این سوره به معنی ایمان‌آوردن است؛ اما در سوره‌های طه و شعراء، ضمیر (ـه) به همان دلیل که چیش از این ذکر شد به (موسی) برمی‌گردد.

همچنین از دلایل دیگری که «ضمیر (ـه) در این دو سوره به (موسی) برمی‌گردد این است که در هر دو سورهٔ طه و شعراء در ادامهٔ آیه مورد بحث، عبارت (إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ) آمده است. بدون تردید ضمیر در (إنَّه) به موسی (ع) برمی‌گردد؛ بنابراین ضمیر (ـه) در (إنَّه) همان ضمیر در (له) است» (خطیب اسکافی، ۲۰۰۱م، ص ٦۷۱) و (آمنتم) در سوره‌های طه و شعراء به معنی (انقیاد، خضوع، إذعان، إتباع= اطاعت‌کردن، پیروی‌کردن) است (ابن‌عجیبه، ۱٤۱۹ق، ٤۰۲/۳؛ بیضاوی، ۱٤۱۸ق، ۳۳/٤؛ طوسی، بی‌تا، ۸۹/۷؛ خطیب اسکافی، ۲۰۰۱م، ص ٦۷۱).

در ادامه در سورهٔ اعراف از (ثمّ) استفاده شده و در دو سوره شعراء و طه از حرف (واو) بهره برده شده است:

لَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّکُمْ أَجْمَعِینَ (اعراف: ۱۲٤)

لَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّکُمْ أَجْمَعِینَ (شعراء: ٤۹)؛ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّکُمْ فِی جُذُوعِ النَّخْلِ (طه: ۷۱)

در سوره‌های طه و شعراء گفت‌وگوی موسی(ع) و فرعون با تفصیل بیشتری بیان شده و در این دو سوره از قصاص و مجازات بیشتری برای ساحران سخن گفته شده است. حرف (واو) نیز همین ویژگی گستردگی را دارد؛ زیرا حرف (واو) سه معنی دارد. یکی تنها برای مطلق عطف به‌کار می‌رود، بدون اینکه ترتیب، تعقیب و تراخی در آن مورد نظر باشد؛ یا به معنای حرف (فاء) برای بیان تعقیب است و یا به معنای (ثمّ) برای تراخی است؛ درحالی‌که (ثمّ) تنها برای تراخی (سپس) است؛ بنابراین در سورهٔ اعراف (ثمّ) به‌کار رفته است و این نشان می‌دهد که فرعون تصمیم داشته است ابتدا دست‌ها و پاها را قطع کند و سپس آنان را دار بزند. چون یکی از معانی حرف (واو) نیز تراخی (سپس) است، (واو) در سوره‌های

شعراء و طه برای تراخی آمده است (خطیب اسکافی، ۲۰۰۱م، صص ٦٧٨-٦٧٩؛ کرمانی، ۱۹۸۳م، ص ۹۱)؛ برخی دیگر معتقدند که (ثمّ) در سورهٔ اعراف برای تراخی نیست؛ بلکه برای تعظیم ما بعد خود است؛ مانند آنچه در سوره‌های دیگر آمده: فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (مدثر: ۱۹-۲۰) و در سورهٔ شعراء و طه چنین تعظیمی مدّنظر نبوده است (ابن‌زبیر غرناطی، بی‌تا، ص ۲۲۱).

گاه بنای برخی از سوره‌ها بر تفصیل و بیان جزئیات یک داستان است و در سوره‌ای دیگر فضا و سیاق آن بر ایجاز و اختصار تنظیم شده است. براساس همین دیدگاه، گاه دو داستان مشابه در دو سوره با تفاوت‌هایی بیان شده است؛ مانند پاسخ ساحران به تهدید فرعون بعد از اینکه به خدا ایمان آوردند: قَالُوا إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ (اعراف: ۱۲۵) ولی در سورهٔ شعراء همین سخن با عبارتی بیشتر بیان شده است قَالُوا لا ضَيْرَ إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ (شعراء: ۵۰). با نگاهی به سورهٔ شعراء درمی‌یابیم که بنا و ساختار این سوره بر بیان جزئیات و تفصیل داستان‌ها است؛ درحالی‌که ساختار سورهٔ اعراف بر چنین تفصیلی بنا نشده است؛ بلکه داستان‌ها در سراسر این سوره با جزئیاتی کمتر بیان شده است؛ به همین دلیل می‌بینیم که در سورهٔ شعراء عبارت (لا ضَيْرَ) برای بیان جزئیات بیشتر و بیان حالت ساحران بیان شده است.

۷. گفت‌وگوی حضرت محمد(ص) و قومش

تقدیم (نفعًا) بر (ضرًّا) در سورهٔ اعراف و تأخیر آن در سوره‌ای دیگر:

قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَ لا ضَرًّا (اعراف: ۱۸۸)

قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لا نَفْعاً إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ (یونس: ٤٩)

در آیات قبل از آیهٔ ۱۸۸ سورهٔ اعراف، به مسئله قیامت و لزوم آمادگی برای چنین روزی اشاره شده بود. طبعاً به دنبال چنین بحثی این سؤال برای بسیاری از مردم پیش می‌آید که قیامت کی بر پا خواهد شد يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي (اعراف: ۱۸۷). حضرت محمد(ص) در پاسخ به کسانی که از زمان فرارسیدن قیامت از او سؤال می‌کنند، می‌فرماید: قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَ لا ضَرًّا (شعراء: ۱۸۸) (بگو من مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم). در این آیه به این دلیل (نفعاً) بر (ضرّاً) مقدم شده است که (نفعاً) درحقیقت همان پاداش در آخرت است و (ضرّاً) نیز همان مجازات و عقاب در آخرت است. همچنین در ادامهٔ همین آیه نیز خیر بر سوء مقدم شده لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ ما مَسَّنِيَ السُّوءُ (اعراف: ۱۸۸) و در آیهٔ ۱۷۸ نیز هدایت بر ضلالت مقدم شده است: مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضْلِلْ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (اعراف: ۱۷۸)؛ به همین دلیل نیز (نفع) بر (ضرّ) پیشی گرفته است.

ولی در سورهٔ یونس به دنبال تهدیدهایی که در آیات سابق، راجع به عذاب و مجازات منکران حق ذکر شد، در این آیات نخست از قول آنها چنین نقل می‌کند که از روی استهزاء و مسخره و انکار می‌گویند وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (یونس: ٤٨)؛ بنابراین در این آیه، کفار از روی تمسخر از استعجال در رسیدن روز قیامت سخن گفته‌اند برای همین مناسب است تا در آیهٔ بعد کلمهٔ (ضرًّا) بر (نفعًا) مقدم شود: قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لا نَفْعاً إِلَّا

ما شاءَ اللَّهُ (یونس: ٤٩) (بگو: من دربارهٔ خود، زیان و سودی را در اختیار ندارم) و در آیهٔ بعد نیز خدا از فرودآمدن ناگهانی عذاب و علت عجلهٔ کفاران در فرودآمدن عذاب سخن گفته است قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتاً أَوْ نَهاراً ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (یونس: ۵۰)

جدول تفاوت در آیات گفت‌وگوهای پیامبران در سورهٔ اعراف

انواع تفاوت‌ها	علل تفاوت‌ها	آیه	پیامبر
تفاوت در حرف عطف	رعایت موسیقی	لَقَدْ أَرْسَلْنَا// وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا	نوح(ع)
تفاوت در اسم	تناسب معنایی	الضلالهٔ// ضلالهٔ	نوح(ع)
تفاوت در اسم	تناسب معنایی	رسالاتِ ربّی// رسالهٔ ربّی	نوح، هود، صالح و شعیب(علیهم)
تفاوت در افعال	تناسب معنایی	أُبلِّغُکم// أبلغتُکم	نوح، هود، صالح و شعیب(علیهم)
تفاوت در افعال	تناسب معنایی	أنصحُ// ناصح// نصحتُ	نوح، هود، صالح و شعیب(علیهم)
تفاوت در حرف عطف	تناسب معنایی	فقال// قال	هود(ع)
تفاوت در پایان آیه	تناسب معنایی	أفلا تتقون// إنّی أخافُ علیکم عذابَ یومٍ عظیمٍ	هود و نوح(ع)
تفاوت در پایان آیه	تناسب معنایی	إنا لنراک فی ضلال مبین// وإنا لنظنک من الکاذبین	نوح و هود(ع)
تقدیم و تأخیر	تناسب معنایی	قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ	هود(ع)
اظهار و اضمار	تناسب معنایی	قال الملأُ الّذین کفروا مِن قومه// قال الملأ مِن قومه	هود و نوح(ع)
تفاوت در پایان آیه	تناسب معنایی	عذاب ألیم// عذاب قریب// عذاب یوم عظیم	صالح(ع)
تفاوت در حرف جر	تفصیل جزئیات	تنحتون الجبالَ بیوتا// تنحتون مِن الجبالِ بیوتا	صالح(ع)
تفاوت در پایان آیه	رعایت موسیقی	أنتم قوم مسرفون// أنتم قوم تجهلون	لوط(ع)
تفاوت در حرف عطف	تناسب معنایی	وما کان جواب قومه// فما کان جواب قومه	لوط(ع)
اظهار و اضمار اسم	تناسب معنایی	قالوا أخرجوا آل لوط مِن قریتکم// قالوا أخرجوهم مِن قریتکم	لوط(ع)
تفاوت در افعال	تناسب معنایی	أرسِل فی المدائن// ابعث فی المدائن	موسی(ع)
اظهار و اضمار اسم	تناسب معنایی	قال الملأ// قال للملأ	موسی(ع)

تفاوت در آخر آیه	رعایت موسیقی	نحن الملقین// أوّل مَن ألقی	موسی(ع)
تفاوت در آخر آیه	رعایت موسیقی	ربّ العالمین// ربّ هارون و موسی	موسی(ع)
اظهار و اضمار اسم	تناسب معنایی	قالَ// قالَ فرعون	موسی(ع)
تفاوت در حرف جر	تناسب معنایی	آمنتم به// آمنتم له	موسی(ع)
تفاوت در حرف عطف	تناسب معنایی	ثمّ لأصلّبنکم// ولأصلّبنکم	موسی(ع)
اظهار و اضمار اسم	تفصیل جزئیات	قالوا إنّا إلی ربّنا منقلبون// قالوا لاضیرَ إنّا إلی ربّنا منقلبون	موسی(ع)
تقدیم و تأخیر	تناسب معنایی	نفعًا ولاضرًّا// ضَرًّا ولانفعًا	محمد(ص)

نمودارهای تفاوت در آیات گفت‌وگوهای پیامبران در سورهٔ اعراف

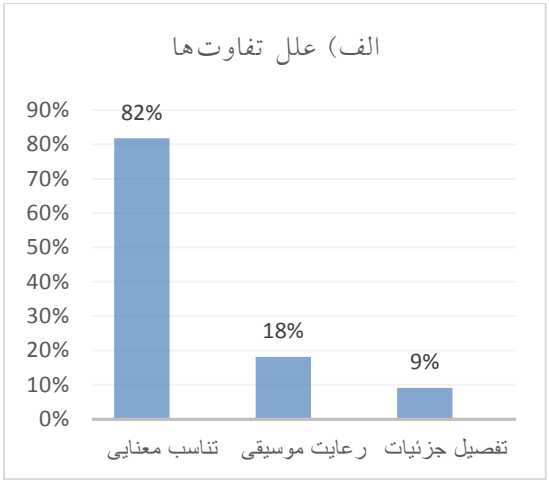

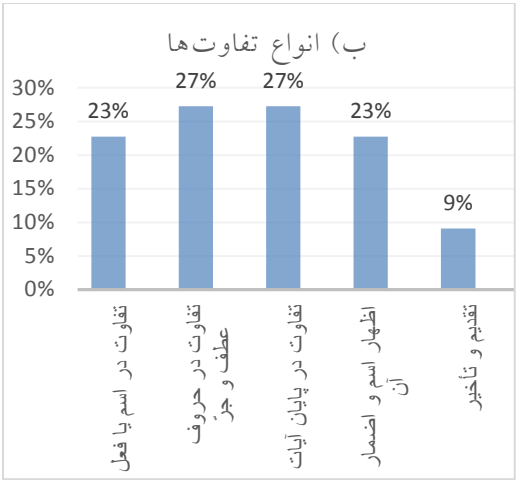

نتیجه

با بررسی آیات گفت‌وگو در سورهٔ اعراف نتیجه می‌گیریم:

۱. اصل در نظم و ترتیب آیات این است که جریان واحدی بدون تغییر داشته باشند و خروج از سیاق هم درصورتی مجاز است که دلالت پنهانی در کار باشد؛ از ظاهر الفاظ استفاده نمی‌شود و با بررسی تغییر سیاق در آیات به دلالت‌های پنهان آن راه می‌یابند.

۲. مهم‌ترین علل تفاوت آیات گفت‌وگو عبارتند از: تناسب معنایی، رعایت موسیقی کلام و بیان تفصیل جزئیات؛ و بیشتر تفاوت‌ها به ترتیب در حروف عطف و جر، افعال، در پایان آیات، اظهار اسم و اضمار آن و تقدیم و تأخیر هستند.

۳. پیامبران الهی مردم را با حکمت و گفتار نیکو به خداپرستی دعوت می‌کردند و گفت‌وگوهای خود را با نصیحت و ارشاد آغاز نمی‌کردند و هرگز از سخنان و دشنام‌های قومشان ناراحت نمی‌شدند. همواره سعی می‌کردند تا با نصیحت و دلسوزی پاسخ آنان را بدهند و تلاش می‌کردند از کلمات و عباراتی استفاده کنند که عواطف و احساسات مردم را برای پذیرش وحدانیت خداوند تحریک کنند؛ زیرا با رسالت آنها سازگار نیست که در ابتدای کلام با زبان قدرت با مردم سخن گویند؛ از طرف دیگر، به شخص دعوت‌کننده، یعنی پیامبران این فرصت را

می‌دهد تا به این طریق زمام امور را در دست بگیرند و در مقابل، برای مردم نیز این امکان فراهم است تا در برابر سخن پیامبران تأمل و تفکر کنند؛ و این موضوع در تمام گفت‌وگوهای قرآنی جریان دارد؛ مگر اینکه سخن مسالمت‌آمیز و زبان نرم فایده‌ای نداشته باشد که در این صورت خداوند بر مردم عذاب نازل می‌کند.

٤. تقدیم و تأخیرهای به‌کاررفته در آیات گفت‌وگو بیان‌کنندهٔ این است که زبان عربی آرایش واژگانی انعطاف‌پذیری دارد و ترتیب واژه‌ها به‌منظور رسیدن به مقاصد سبک‌شناختی و کاربردشناختی مختلف تغییر می‌کند. در قرآن کریم نیز تغییر در آرایش واژگانی به‌منظور رسیدن به معانی ضمنی و یا تأکیدی جدید مشاهده می‌شود.

منابع

۱. *قرآن کریم*.

۲. آلوسی، سیدمحمود (۱٤۱۵ق)، *تفسیر روح المعانی*، بیروت: دارالکتب العلمیهٔ.

۳. ابن‌جماعه، بدر الدین (۱۹۹۰م)، *کشف المعانی فی المتشابه مِن المثانی*، تحقیق: عبد الجواد خلف، مصر: دارالوفاء.

٤. ابن‌زبیر غرناطی، ابوجعفر احمد بن ابراهیم (بی‌تا)، *ملاک التأویل*، بیروت: دارالکتب العلمیهٔ.

۵. ابن‌عاشور، محمد الطاهر (بی‌تا)، *التحریر والتنویر*، نرم‌افزار مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

٦. ابن‌عجیبه، احمد بن محمد (۱٤۱۹ق)، *البحر المدید*، قاهره: دکتر حسن عباس زکی.

۷. اندلسی، محمد بن یوسف (۱٤۲۰ق)، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت: دارالفکر.

۸. باقلانی، ابوبکر (۱۹۹۳م)، *اعجاز القرآن*، بیروت: دارالهلال.

۹. بیضاوی، ناصرالدین (۱٤۱۸ق)، *تفسیر البیضاوی (أنوار التنزیل وأسرار التأویل)*، تحقیق محمد المرعشلی، بیروت: دارإحیاء التراث العربی.

۱۰. خطیب اسکافی، محمد بن عبد الله (۲۰۰۱م)، *درة التنزیل و غرة التأویل*، تحقیق محمد مصطفی آیدین، عربستان: جامعهٔ أمّ القری.

۱۱. رازی، محمد بن عمر (۲۰۰٤م)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دارالکتب العلمیهٔ.

۱۲. راغب اصفهانی، حسین محمد (۱٤۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت: دارالعلم.

۱۳. زرکشی، بدر الدین (۱۹۹۰م)، *البرهان فی علوم القرآن*، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، بیروت: دارالتراث.

۱٤. زمخشری، محمود (۱٤۰۷ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دارالکتاب‌العربی.

۱۵. شوکانی، محمد بن علی (۱۹۹۳م)، *فتح القدیر*، دمشق: دار ابن‌کثیر.

۱٦. طباطبایی، محمد حسین (۱٤۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم.

۱۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷ش)، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران: دانشگاه تهران و مدیریت حوزهٔ علمیه قم.

۱۸. --- (۱۳٦۰ ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: مطبعهٔ ناصر خسرو.

۱۹. طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارإحیاء التراث‌العربی.

۲۰. عتیق، عبد العزیز (۱۹۸۵م)، *علم البدیع*، بیروت: دارالنهضهٔ العربیهٔ.

۲۱.عجک، بسام داود (۱٤۱۸ق)، *الحوار المسیحی الإسلامی*، دارالقتیبهٔ.
۲۲.قائمی‌نیا، علیرضا (۱۳۹۳)، *بیولوژی نص نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن*، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.
۲۳.قرائتی، محسن (۱۳۸۳)، *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن.
۲٤.قرشی، علی اکبر (۱۳۷٤)، *قاموس القرآن*، تهران: دارالکتب الإسلامیهٔ.
۲۵.قرطبی، محمد بن أحمد (۱۹٦٤م)، *الجامع لأحکام القرآن*، تحقیق أحمد البردونی، قاهره: دارالکتب المصریهٔ.
۲٦.کرمانی، محمد بن حمزه (۱۹۸۳م)، *اسرار التکرار فی القرآن*، تحقیق: عبدالقادر احمد عطا، تونس: داربوسلامه.
۲۷.مهتدی، حسین (۱۳۹٤)، «جلوه‌های بلاغی آیات گفت‌وگو در سورهٔ اعراف»، *مجلهٔ پژوهش‌های ادبی - قرآنی*، سال سوم، شمارهٔ اول.